

این «جامه» که می‌بری

دکتر آرش اکبری مفاخر^۱

جستارهای ادبی - مجله علمی - پژوهشی، شماره ۱۶۹، تابستان ۱۳۸۹

چکیده

این مقاله به بررسی نقش معنایی واژه «جامه» (*jāmag / yāmak*: [y'mk']) در جمله «این جامه که می‌بری» [*bē ēt [y'mk']: jāmag / yāmak-ē dah kē barēh*] می‌پردازد. این جمله خطاب به زردشت در هنگام عروج او به آسمان در کتاب هفتم دینکرد آمده است. این پژوهش بر بنیاد ریشه‌شناسی تاریخی و کاربرد واژه جامه در متون گورانی (سده ۳-۱۴ه) از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی (پارتی) انجام شده است. واژه جامه در این زبان به معنای تن، پیکر و کالبد انسانی کاربرد گسترده‌ای دارد. جامه محل بروز روان انسانی است و روان در هنگام عروج و مرگ از آن جدا می‌شود. بنابراین در هنگام عروج زردشت به آسمان، امشاسپند به او می‌گوید: جامه (= تن) خود را بر زمین بگذارد و در سفری روانی با مینوی بهمن همراه شود.

کلیدواژه‌ها: جامگ، جامه، جام، زردشت، دینکرد، y'mk'.

۱- دانش آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد mafakher2001@yahoo.com

مقدمه

بنا بر گزارش کتاب هفتم دینکرد (۳. ۵۱-۶۲؛ ۲۲-۱۵. ۶۲۵. II: Madan, ۱۹۱۱)، با گذشت سی سال از زایش زردشت، هنگامی که او در رودخانه هومیگان آب برمی دارد و از آن پای بیرون می گذارد، امشاسپند بهمن به او می گوید:

ای زردشت سپیتمان،

bē ēt [y'mk'] : jāmag / yāmak-ē dah kē barēh

این «جامگ» را که (با خود) می بری، بده تا با آن کسی هم سخنی کنیم که تو را آفرید، آن کسی که مرا آفرید، که افزایش بخش ترین مینوان و نیکوترین موجودات است و من سخن گوی او هستم، من که بهمنم - یعنی پیام آور او هستم - آن گاه زردشت چنین اندیشید که: نیک است آن آفریدگاری که از این پیام آور بهتر است. آنگاه آن دو، بهمن و زردشت، به همراهی هم رفتند. بهمن پیش و زردشت پس (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۴؛ ۴۰: Mole, ۱۹۶۷).

در ادامه (دینکرد: ۷. ۴. ۵۷-۵۵؛ ۶۳۶. ۴-۶۳۵. II: Madan, ۱۹۱۱) آمده است: هنگامی که زردشت به هم سخنی اورمزد رفت، اورمزد او را از ماده دیوی که در شکل یک زن به قصد فریب به سوی او می آمد، آگاه کرد و پس از آن:

زردشت به جهان مسکونی و دارای گوسفند رفت تا (مردم جهان مادی را تشویق کند) که به دین روی آورند. آن گاه به سوی آن دُروج که در نزدیکی «جامگ» نشسته بود، رفت. همان «جامگی» که چون بهمن او را به هم سخنی با اورمزد می برد، زردشت آنجا نهاده بود (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: ۹۴؛ ۵۲: Molé, ۱۹۶۷).

تلاش این مقاله، یافتن معنای واژه «جامگ» با توجه به کاربردهای آن در زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان های ایرانی (بلو، ۱۳۸۳: ۲. ۵۴۴، ۵۵۵؛ ۴۰۳-۴۰۱: Mackenzie, ۲۰۰۵) است. این زبان دارای ادبیاتی غنی و گسترده از سده های نخستین هجری تا به امروز است (Minorsky, ۱۹۴۳: ۸۹-۱۰۳؛ صفی زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲).^۱

پیشینه پژوهشی

پهلوی‌دانان واژه «جامگ» را به دو شکل معنی کرده‌اند:

۱- جام؛ ظرف

- موله (Molé, ۱۹۶۷: ۴۰, ۵۲)

- آموزگار- تفضلی (۱۳۷۵: ۸۴, ۹۴)

- رضی (۱۳۸۴: ۱/۱۰۳).

۲- جامه؛ لباس

- وست (West, ۱۸۹۷: ۷.۳.۶۰; ۷.۴.۵۷)

- سنجانا (Sanjana, ۱۸۷۴-۱۹۲۵: ۷.۲.۶۰; ۷.۳.۵۷)

- نیبرگ (Nyberg, ۱۹۷۴: ۲.۲۲۵)

- یونکر (Junker, ۱۹۲۳: ۲۳۸)^۲

- رضی (۱۳۸۴: ۱/۹۴-۹۵).

واژه‌شناسی تاریخی

۱- جام

«جام» واژه‌ای / اوستایی (وندیداد: ۸. ۸۵) است که به صورت *yāmō-pacikā / yama-* (Bartholomae, ۱۹۶۱: ۱۲۶۸, ۱۲۸۶) به کار رفته‌است.^۳

در پهلوی به صورت‌های *jāmag / yāmak*: [y'mk'] به کار می‌رود (Nyberg, ۱۹۷۴: II. ۴۶; Mackenzie, ۱۹۷۱: ۲۲۵):

- jāmag / yāmak i dusīn (Dinkard, Madan, ۱۹۱۱: II. ۶۲۵.۱۵-۲۲)

ظرف سفالی / گلی (Bailey, ۱۹۷۹: ۱۰۸; Shaked, ۱۹۷۹: ۸۶)

- ōy jādūg jāmag-ē stad u-š awiš mist u-š guft kū

آن جادوگر جامی گرفت و در آن ادرار کرد و گفت (وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۱. ۶).

- Pōrušasp šīr ī asp ēd jāmag pēš nihād.

- پوروشسپ یک جام شیر اسپ پیش او نهاد(همان: ۱۲. ۲).
- البته جامگ در گذر از زبان پهلوی به فارسی دری به جامه دگرگون شده و جامه در معنای ظرف، صراحی و کوزه(برهان قاطع: ۲/ ۵۵۷) کاربردهایی یافته‌است:
- ز بهر شستن آن بت ز گنگ هر روزی دو جامه آب رسیدی فزون ز ده ساغر
(فرخی، به نقل از دهخدا: ۵/ ۴۱۰/ ۲)
- هر جامه پیشیار را کی از آبگینه کرده‌باشند.
- آب را به جامه‌ای اندر کنند.
- به یکی جامه مسین اندر کنند(بخاری، ۱۳۷۱: ۹۵، ۱۶۱، ۲۸۰).
- یک ایوان همه جامه رود و می بیاورده از پارس و اهواز و ری
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۵۸/ ۲۳)
- به مردان بخندد همی روز رزم هم از جامه می به هنگام بزم
(همان: ۵/ ۶۱/ ۷۹۲)
- کاربرد این واژه در معنای ظرف به صورت *yām / jām*: [y'm] در زبان پهلوی و جام در کردی (شرفکندی، ۱۳۸۵: ۱۸۰)، گورانی و فارسی ادامه یافته‌است:
- *kū yām ētōn nēvak pat xvatāyīh šāyēt kartan*(Dinkard, Madan, ۱۹۱۱: II. ۶۴۲.۱۳)
- یعنی در فرمان‌روایی جامی چنین زیبا باید ساخت (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۰۰؛ Mole, ۱۸۶۷: ۵۸)
- *ud pas avēšān dēn dastvarān may ud mang ī Vištāspān sē jām ī zarrēn purr kard.*
- پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسپی پر کردند (اردویراف‌نامه: ۲. ۱۵).
- *hān yām apāk past hamist hac dast i artaxšēr ō zamīk ōpast.*
- آن جام با پست همگی از دست اردشیر به زمین افتاد(کارنامه اردشیر بابکان: ۹. ۱۱).

- نمونه‌هایی از متون گورانی:

- *jām-i marg ... ward-in.*

- جام مرگ را ... نوشیدند (گنجینه یاری: ۱۴۳).

- *min jām-i Jamšē ma-gīrū wa čaṇ.*

- من جام جمشید را می‌گیرم به دست (بیژن و منیجه: ب ۴۶۲).

در شعری به زبان گورانی از قرن سوم هجری دو واژه جامک [جامگ] و جام به کار رفته است که تفاوت معنایی عمده‌ای میان آنها دیده می‌شود؛ جامک در معنای کوزه و جام در معنای پیاله:

bābā Hātām

بابا حاتم مرمو

marmū:

sāqi may, sāqi jām-ē may

ساقی جام می، ساقی جام می

jām-ē

parēm bāwara, sāqi jām-ē may

پریم باوره، ساقی جام می

jaw may-y kōna , pay rēšem sādāy

جو می کونه، پی ریشم سادی

bidar pēm jām-ē, ja jāmāk-iy kay

بدر پیم جامی، جه جامکی کی

(دوره بهلول، چاپ عکسی از روی نسخه خانقین^۴ ← صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۹۳).

بابا حاتم می‌فرماید:

ساقی جام می، ساقی جام می

پر برایم بیاور، ساقی جام می

از آن می‌کهنه، برای زخمم مرهمی

بده به من جامی، از آن جامه کی.

در بیت زیر نیز، جامه در معنای کوزه و جام در معنای پیاله آمده است:

چو خون جامه به جام اندرون فروریزی هوای ساغر صهبا کند دل ابدال
(منجیک، به نقل از دهخدا: ۵/ ۷۴۱۰/ ۲)
همچنین ساخت کهن جامک به معنای آینه (شرفکندی، ۱۳۸۵: ۱۸۰) در زبان‌های گورانی،
کردی و گویش‌های گوناگون آن کاربردی روزمره دارد.^۵

۲- جامه

واژه «جامه» در زبان پهلوی به صورت‌های *jāmag / yāmak*: [y'mk'] (Nyberg, ۱۹۷۴: II, ۴۶; Mackenzie, ۱۹۷۱: ۲۲۵) در معنای لباس به کار می‌رود:

- *xvarišn ud jāmag ī mardōmān ī āvān dād.*

خوراک و جامه به مردمان جهان دادند (ارداویراف‌نامه: ۱۵. ۲).

- *Pāpak framūt ku tāk dast i yamak, patmōčan i xvātāywār...*

پاپک فرمود که تا دست جامه و پوشاک خدای وار بهش آوردند (کارنامه اردشیر بابکان: ۱. ۱۹).

جامه در زبان گورانی معانی گسترده‌ای دارد، اما معنی مورد نظر نگارنده، «پیکر و قالب انسانی» است. بنا بر نامه سرانجام/ دیوان گوره^۶، «جامه» به معنی پیکر و قالب انسانی است. چنانچه به تکامل برسد، نور و فروغ الهی در آن تجلی می‌کند و به پایه مظهریت می‌رسد و هر فردی مظهر یا جامه روح دیگری از ماقبل خود است (صفی‌زاده، ۱۳۶۱: ۴۱؛ الهی، ۱۳۴۳: ۱۵۱). واژه جامه در متون گورانی معانی عرفانی پیچیده و رازآمیزی دارد، اما از دیدگاه واژگانی به معنای تن و جسم به کار می‌رود:

- *mērdān jāma šān, čā yax bī hilāk.*

- مردان جامه‌هایشان [در] آن یخ هلاک شد (= تن‌های مردان در آن یخ هلاک شد) (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۴).

- *bī wa taxt-ē yax, mērdān yak za bard,*

nāw saxt-ī sardī, ki jāma-šān mard.

- (جهان) شد به تخت یخ، مردان هریک ز سرما (= جهان به تخت یخ تبدیل شد. مردان هر کدامشان از سرما)، در سخت‌سرمایی، که تن‌هایشان مرد (= در سرمای سختی که تن‌هایشان مرد) (همان: ۱۵).

- *jāməy haftanān, yūrtiš bū jārī.*

- جامه هفتنان، پیکرش شد جاری (= پیکرهای کالبد هفتنان نمایان شد) (همان: ۲۶۰/بارگه-بارگه، بند ۵۵).

- *wa jāma-y bašar soltān Sahāk-wār...*

- در جامه بشر، سلطان سحاک وار... (همان: ۱۴۹/کلام هفتن، بند ۲۶).

- *wil-ī sargardān, wa jāma-y bašar.*

- ول سرگردان، در جامه بشر (همان: ۴۷۷/کلام کماکتان، بند ۴۹).

- *bilā-m bilā-n pay jāma-w ḥiwān-ān.*

- بگذارم بروند در پی پیکر حیوانات (دوره برزنجه: بند ۳۶۸).

- *ma-mālī jāma-w jasat-w murdārī.*

- می‌مالی پیکر و جسد و مرداری را (گنجینه یاری: ۱۸۸).

همی تیر بارانش کردند زود به آن جسم او تیر کاری نبود

... که تا سوختند جامه انورش به دریا بپاشیده خاکسترش

(جیحون آبادی، ۱۳۶۱^۷: ب ۵۰۳۳، ۵۰۳۵)

روانش چو اندر جهنم ببرد دگر جامه‌اش را به آن سگ سپرد

(همان: ب ۷۳۶۲)

در این حال و این جامه و این روان به قانون آیین حق این زمان

(همان: ب ۷۹۴۵)

نهان گشت درویش زان جایگاه طلوع کرد ذاتش در آن بارگاه

به آن جامه طفل شد میهمان از او گشت روشن زمین و زمان

(همان: ب ۱۰۶۳۴-۳۵)

گاهی جامه به صورت جام و در معنی پیکر و قالب انسانی به کار می‌رود:

- *mā-warō wa rāy, yār-ī pāk jām-ān*

nā-rō wa rāgay, gūmrā- w xatāw-ān.

(ما را) می‌برد به راه یار پاک‌تنان (= خداوند)

نمی‌برد به راه گمراهان و خطاکاران (حسینی، ۱۳۸۲: ۲۴۶/بارگه بارگه، بند ۲۳).

- *aw-sā Yādigār, jā-m-im Frāmarz.*

- آن وقت یادگار (بودم)، پیکرم فرامرز (بود) (همو: ۴۴۵/ دوره هفتوانه: بند ۱۷).

بماندی چنین تا به چندین ایام نشد روح نازل در آن جسم و جام

که تا آخر از امر ذات احد نزول کرد ارواح در آن جسد

(جیحون آبادی، ۱۳۶۱: ب ۹۰-۹۱)

بیاید اگر ذات خاوندگار به جام بشر اندر این روزگار

(همان: ب ۳۵۲۵)

به جام دگر باز کردی ظهور دوباره دلش گشت روشن به نور

(همان: ب ۸۷۸۴)

یکی مرد بودی صفی نام او که بودی یکی ذره در جام او

(همان: ب ۹۲۳۸)

که تا روح گیرد به جامش قرار ببیند وصال جهان کردگار

(همان: ب ۹۵۱۲)

واژه‌های *paymōg* [ptmwig] و *paymōzan* [ptmwcn¹] که در زبان پهلوی به معنای جامه و لباس هستند (۶۷: ۱۹۷۱: Mackenzie)، در دینکرد (۳: ۵۰؛ ۴۲.۸: I. ۱۹۱۱: Madan, دستنویس ت ۶۶: ۳۳-۲) در معنای کالبد و تن نیز به کار می‌روند (۳: ۵۰؛ ۱۸۷۴: de Sanjana, ۱۹۷۳: ۶۰؛ Menasch, ۱۳۸۱: ۲/۸۸). همچنین این واژه در دینکرد (۵: ۲. ۲: I. ۴۳۷.۱۳: Madan, ۱۹۱۱) در ترکیب *gil-paymōgīh* [gl ptmwyh] (گل جامه / جامه گل / جامه خاک) (= دستنویس ت ۶۵ الف: ۴۷. ۱۲؛ دستنویس ج ۵: ۲. ۱۳؛ دستنویس ک ۴۳: ۶. ۷) به معنای تن و پیکر به کار رفته است:

- *ka ō gil-paymōgīh ud stī ī gētīgīg paydāgīh frēstīhist...*

هنگامی که [زردشت] فرستاده شد تا در جامه خاکی (= به صورت انسان) و وجود گیتی (= این

جهانی) متجلی شود... (آموزگار - تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۹).

ترکیب *gil-paymōgīh* (جامهٔ گل / خاک) برابر است با ترکیب «جام خاک» (= جامهٔ خاکی) در زبان گورانی به معنای کالبد انسان:

ولی کس نداند جهان‌داورم	نمایان شود در بشر مظهرم
به یاران خود می‌شوم راهبر	ولیکن به هر جامه زان دون دهر
شوم آشکارا در آن «جام خاک»	به هر جامه بر عین یاران پاک
(جیحون آبادی، ۱۳۶۱: ب ۱۶۸۳-۸۵)	
پس آنگه خداوند حیّ مجید	چو گفتار ایشان به پایان رسید
نزول کرد ذاتش به آن «جام خاک»	بنا بر دعای غلامان پاک

در دینکرد (۹. ۲۱. ۷: II. ۸۱۶. ۱۳: ۱۹۱۱: Madan) نیز ترکیب [*ṭYN' klp'*] *gil-karpa* (پیکر گل) (= دستنویس ج ۵: ۳۷۹. ۱۴؛ دستنویس ک ۴۳: ۶۷. ۷؛ متن‌های پهلوی: ۱۹۳. ۳) در توصیف فرّه ایزدی کاووس آمده‌است:

pat ān kanārak ut kayan x^warrāh [*ṭYN' klp'*] *būt*.

در خوانش این ترکیب بین پهلوی‌دانان اختلاف نظر وجود دارد:

(۱) وست (۹. ۲۲. ۷: ۱۸۹۷)، سنجانا (۹. ۲۱. ۷: ۱۹۲۷)، یونکر (۱۱۹: ۱۹۱۲) و تفضلی (۱۳۴۴: ۹۲) آن را *ṭYN'* و هزوارش *gil* خوانده‌اند (← مشکور، ۱۳۴۶: ۱۵۶).
 (۲) بیلی (۲۹-۳۰: ۱۹۷۱)، بهار (۱۳۷۵: ۱۹۳) و آموزگار (۱۳۸۶: ۳۵۶) آن را به *ṭYB'* (آرامی: *ṭBYA*) تصحیح کرده و آن را هزوارش *āhūg* خوانده‌اند (← مشکور، ۱۳۴۶: ۱۵۶؛ زرشناس، ۱۳۸۰: ۴۲). این تصحیح و خوانش از آنجا ناشی شده که ظاهراً «پیکر گل؛ هیأت علامتی گلین؟» (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۱۷) برای تجسم فرّه مفهوم درستی نداشته‌است.
 اما با توجه به ترکیبات *gil-paymōgīh* و جام خاک، ترکیب [*ṭYN' klp'*] *gil-karpa* (= پیکر گل) می‌تواند به معنای پیکر انسان باشد؛ یعنی فرّه ایزدی در پیکر انسان از کاووس جدا شد. همان‌گونه که فرّه در شکل مرغ وارغن (*Vāraghna*) در سه نوبت از جمشید جدا شده به مهر، گرشاسپ و فریدون می‌پیوندد (یشت: ۱۹. ۳۵-۳۸؛ دینکرد: ۷. ۱. ۳۷-۳۸). همچنین

فرّه زردشت به شکل آتش به مادر او می پیوندد (دینکرد: ۷. ۲. ۲-۸؛ وزیدگی های زادسپرم: ۵. ۱). فرّه در پیکر میش نیز جلوه گر می شود، به اردشیر بابکان می پیوندد (کارنامه اردشیر بابکان: ۳. ۱۹-۲۰؛ شاهنامه: ۳۲۴/۱۵۵/۶-۳۲۸) و رستم را از بیابان و تشنگی دیوآفریده نجات می بخشد (شاهنامه: ۳۱۲/۲۴/۲-۳۲۲).

اما نکته درخور توجه برای اصطلاح *gil-karpa* آن است که گاهی فرّه در پیکر انسانی نمایان می شود. به عنوان مثال در سنگ نگاره بیستون، فرّه در پیکر مردی که در دایره بالدار قرار دارد، پیکرنگاری شده (بویس، ۱۳۷۵: ۲. ۱۴۳) و در یکی از داستان های سغدی مانوی در پیکر انسانی به نمایش درآمده است:

آن گاه، از آن دزدان،

یکی دیهیم فر (تاج شاهی) بر سر نهاد

و جامه شاهوار بر تن کرد

... آنجا که قیصر آرمیده بود

نزدیک رفت و به او چنین گفت:

«ای قیصر بیدار شو، بیدار شو و مهراست!»

زیرا من فرّ (*farn*) توام ...» (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۴۲؛ ۴۷۹-۴۷۸: ۱۹۴۵: Henning).

در شاهنامه نیز بهرام چوبین بخت خود را در پیکر زنی زیبا که بر تختی نشسته است، می بیند:

بر آن تخت فرشی ز دیبای روم همه پیکرش گوهر و زر بوم

نشسته برو بر زنی تاجدار به بالای سرو و به رخ چون بهار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/ ۵۸۵ / ۱۴۳۵-۱۴۳۶)

بینندگان این زن را پیکر بخت بهرام چوبین می دانند:

بگفتند کان بخت بهرام بود که بس خوب بر تخت و پدرام بود

(همان: ۷/ ۵۹۲ / ۱۵۰۹)

در آثار الباقیه نیز آمده که فرّه (بخت) در پیکر انسان زیباروی رنگارنگ و رنگ آمیزی که دسته ای سوسن به دست گرفته و بر گاو سپیدی با ترکیبی از هفت گوهر سوار است، بر

جمشید آشکار می‌شود (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۴۷). گذشته از فرّه و بخت، خواب و مینوی باد نیز در پیکر مرد (*mard kirb; mard ēwēnag*) در زمین آشکار می‌شوند (وزیدگی‌های زادسپرم: ۲، ۱۰؛ ۳، ۱۰)؛ بنابراین *gil-karpa* اصطلاحی است برابر با *gil-paymōgīh* و جام خاک که در معنی پیکر انسان به کار رفته‌است.

از آنجا که واژه جامه با اسطوره‌عروج انسان به آسمان و پیشگاه اهورامزدا در پیوند است، بررسی این آموزه می‌تواند تأییدی بر معنای جامه (= تن و کالبد) باشد.

در نخستین نمونه عروج انسان به آسمان، چنین آمده‌است: هنگامی که گشتاسپ در نپذیرفتن دین بهی پافشاری می‌کند، زردشت با خوراندن جامی منگ به گشتاسپ، روان او را از تنش جدا کرده و به آسمان می‌فرستد تا سرنوشت خویش را در بهشت ببیند (دیکرد: ۷، ۴، ۸۳-۸۷؛ روایت پهلوی: ۴۷). این عروج، سفری روانی و بدون تن است (صد در بندهش: ۳، ۱۳).

از آن یشته‌می، خورده شاه گشت ز خوردن همان‌گاه آگاه گشت
تنش خفته سه‌روز برسان مست روانش به مینو شد ایزدپرست

(زرتشت‌نامه: ب ۱۱۶۵-۱۱۶۶)

نمونه برجسته دیگر، عروج ارداویراف به آسمان است. هنگامی که ارداویراف می‌خواهد به آسمان برود، جام‌های منگ را می‌نوشد. روان از تنش جدا می‌شود و او هفت شبانه‌روز به آسمان (دوزخ، همیستگان و بهشت) می‌رود. در این هفت شبانه‌روز خواهران ارداویراف گرداگرد تن برجای‌مانده ویراف در زمین آتش روشن می‌کنند تا اهریمن و دیوان در تن او نفوذ نکنند و پس از هفت شبانه‌روز روان ویراف بازگشته و در تن او وارد می‌شود (ارداویراف-نامه: ۲-۳).

همچنین زمانی که پیکر گرشاسپ به خواب هزاران ساله فرورفته و روان از تنش جدا شده، ۹۹۹۹۹ فروهر از تن او پاسبانی می‌کنند تا دیوان به تن او آسیبی نرسانند (یشت: ۱۳، ۶۱؛ مینوی خرد: ۶۱، ۲۰) یا هنگامی که پیکر کیومرث در درّه البرز فرومی‌افتد، اهریمن و دیوان در اندیشه از بین بردن پیکر او هستند. امشاسپندان از پیکر کیومرث نگهبانی کرده و به نبرد با اهریمن و

دیوان می‌پردازند (دستنویس م. / ۲۹: ۸، ۱۵-۲۷؛ روایات *داراب هرمز دیار*: ۱ / ۲۵۶-۲۵۷). علاوه بر این کار و کردار دیو نسا، تاختن به تن مردمان پس از جداشدن روان از تن آن‌هاست (یشت: ۴. ۲-۸؛ *وندیداد*: ۳. ۱۴؛ ۷. ۲-۴).

بنابراین با توجه به این نمونه‌ها زردشت نیز، برای عروج به آسمان تن (جامه) خود را به زمین گذاشته و با روان خود همراه با مینوی امشاسپند بهمن به بارگاه اهورامزدا رفته‌است. در هنگام بازگشت روان زردشت از بارگاه اهورامزدا نیز، طبیعی است که دروجی اهریمنی در کنار پیکر (جامه) او نشسته‌باشد تا بتواند در پیکر زردشت نفوذ کند؛ زیرا اهریمن و دستیارانش در زمان بیرون‌رفتن روان از تن آدمی تلاش می‌کنند تا در تن و پیکر او نفوذ کرده و آن را تباه کنند.

نتیجه‌گیری

واژه «جامه» در جمله «این جامه که می‌بری» (*bē ēt [y'mk']*: *jāmag / yāmak-ē dah kē*) از کتاب هفتم دینکرد به ماجرای به آسمان‌رفتن زردشت می‌پردازد. پهلوی‌دانان این واژه را به صورت جامه (لباس) و جام (ظرف) معنی کرده‌اند. با توجه به بررسی ریشه‌شناسی تاریخی و کاربرد واژه «جامه» و شکل دیگر آن، «جام»، در زبان گورانی درمی‌یابیم که یکی از کاربردهای گسترده این واژه در متون گورانی به معنای تن، پیکر و کالبد انسانی است که روح و روان در آن ظهور می‌کند و در هنگام عروج و مرگ، روان از جامه جدا می‌شود. با توجه به این دریافت ترکیب *gil-paymōgīh* (= جامه گل / جامه خاکی) از کتاب هفتم دینکرد برابر است با اصطلاح «جام خاک» (= جامه خاکی) به معنای پیکر انسانی در گورانی. همچنین ترکیب ناشناخته *gil-karpa* در کتاب نهم دینکرد می‌تواند با *gil-paymōgīh* و جام خاک به معنای پیکر انسانی برابر باشد. بنابراین در این جمله دینکرد، جامه به معنای تن، پیکر و کالبد است. علاوه بر این با توجه به نمونه‌های عروج انسان به آسمان، زردشت نیز در هنگام عروج، جامه (= تن) خود را به زمین می‌گذارد. او هنگام بازگشت روانش به زمین، دروجی اهریمنی را می‌بیند که در کنار جامه‌اش نشسته تا به پیکر بدون روان او بتازد و آن را تباه کند.

یادداشت‌ها

۱- می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- دوره بهلول (سده دوم و سوم هجری) (Mokri, ۱۹۷۴) صفی‌زاده، ۱۳۶۳؛ گنجینه یاری: ۵۴-

(۵۷)

- دیوان گوره / نامه سرانجام (سده هفتم و هشتم هجری) (Mokri, ۱۹۷۷) صفی‌زاده، ۱۳۷۵؛

حسینی، ۱۳۸۲)

- بیژن و منیجه (احتمالاً سده دوازدهم هجری) (Mokri, ۱۹۶۶) گورانی، ۱۳۸۳)

- جو/هرپوش (احتمالاً سده دوازدهم هجری) (گورانی، ۱۳۸۳)

۲- یونکر این جامه را نمادی از رهاکردن جسم و آماده‌شدن برای عروج به عالم برین گرفته‌است (به نقل از: آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۴).

۳- ... *yô âtrem xumbat haca yâmô-pacikât ... âat mraot ahurô mazdâ, yavat ahmâi yamanâm paitinâm sairinâm aêtavat âtre-saokanâm hãm-bereta dâitîm gâtûm avi ava-baraiti* (Geldner, ۱۸۹۶: *Vendidad*, ۸۸۵).

۴- کتاب دوره بهلول که دارای پانزده سرود است، اثری است که از قرن دوم و سوم هجری به یادگار مانده‌است. سرودهای این کتاب را بهلول ماهی و یارانش سروده‌اند. کلیه سرودهای این کتاب، ده هجایی است (صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۳۰) و همچنین نک: Mokri, ۱۹۷۴؛ گنجینه یاری: ۵۴-۵۷.

۵- در واقع «جامه» و «جام»، در متون گورانی ظرفی است که روان را در برمی‌گیرد. این ظرف یادآور *êwēnag* «آینه» (= شکل، قالب) در متون پهلوی است که همراه با تن، روان را در برمی‌گیرد.

- بندهشن ۳.۱۵، p.۴۷: ۲۰۰۵: Pakzad, بهار، ۱۳۸۰: ۴۸؛ ۱۳۷۵: ۷۶.

او مردم را به پنج بخش فرازآفرید: تن، جان، روان، آینه و فروهر.

- دستنویس م/و ۲۹: ش ۳۲، بند ۲۱:

هنگامی که همه هستی استومند دارای کالبد از تن شدند، آن‌گاه ایشان را آینه بدهند (مزداپور، ۱۳۷۸: ۴۰۴).

شاید آینه را نیز به این جهت آینه نامیده‌اند که همانند ظرفی چهره انسان را در خود جای می‌دهد. نکته قابل توجه آن است که در کردی و گورانی آینه را «جامک / جامگ» می‌گویند. جامک / جامگ، صورت کهن تری است از «جامه» و «جام» (در معنای پیکر و تن) که چهره انسان را دربرمی‌گیرد.

۶- نامه سرانجام / کلام خزانہ / دیوان گوره (دیوان بزرگ):

مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های اهل حق که در قرن هفتم و هشتم هجری تدوین شده، نامه سرانجام / کلام خزانہ / دیوان گوره (دیوان بزرگ) نامیده می‌شود. این کلام‌ها به گویش گورانی تحت تأثیر لهجه‌های لکی، لری، کردی کرمانشاهی، کردی مریوانی، کرمانجی سنندجی، و کلهری به صورت اشعار ده‌هجایی سروده شده‌اند (صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰؛ حسینی، ۱۳۸۲: ۴).

۷- کتاب حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی (۱۲۸۸-۱۳۳۸ ه.ق) است. این کتاب مفصل‌ترین تاریخ منظوم اهل حق به زبان فارسی و در عین حال سرشار از واژه‌ها، عبارات و اصطلاحات کردی و گورانی است (← مقدمه شاهنامه حقیقت).

۸- موله آن را *karp-patmōkīh* خوانده و به صورت «لباس جسمانی بر تن کردن» معنی کرده است (Molé, ۱۹۶۷: ۱۰۸). بیلی نیز آن را *karp-patmōkīh* خوانده و «شکل جسمانی یافتن» معنی کرده و مترادف با *pitā-patmōkīh* و *gētīk-patmōkīh* می‌داند (Bailey, ۱۹۷۱: ۳۲-۳۳).

کتابنامه

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). «فرّه. این نیروی جادویی و آسمانی». *زبان، فرهنگ و اسطوره* (مجموعه مقالات). تهران: معین. صص ۳۵۰-۳۶۱.
- _____ تفضّلی، احمد. (۱۳۷۵). *اسطوره زندگی زردشت*. تهران: نشر چشمه و آویشن. چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۶). *کتاب پنجم دینکرد*. تهران: معین.
- الهی، نورعلی. (۱۳۴۳). *برهان الحق*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- اون‌والا، موبد رستم مانک. (۱۹۲۲). *روایات داراب هرمزدیار*. بمبئی.
- بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی. (۱۳۷۱). *هدایه‌المتعلمین فی الطب*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی. چاپ دوم.
- برهان، محمد بن حسین خلف تبریزی. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بلو، جویس. (۱۳۸۳). «گورانی و زازا» *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ویراستار: رودیگر اسمیت. ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران. تهران: ققنوس. جلد اول. چاپ اول. صص ۵۵۵-۵۶۲.
- بویس، مری. (۱۳۷۵). *تاریخ کیش زرتشت*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: توس. چاپ اول.
- بهار، مهرداد. ۱۳۸۰: *بندهش فرنیغ دادگی*. تهران: انتشارات توس. جلد دوم. چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره اول و دوم). تهران: نشر آگه. چاپ اول.
- بهرام پژدو، زرتشت. (۱۳۳۸). *زرتشت‌نامه*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۷۷). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- تفضّلی، احمد. (۱۳۴۴). «تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹». *پایان‌نامه دکترای زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران*. دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات (چاپ نشده).
- _____ (۱۳۸۰). *مینوی خرد*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات توس. چاپ سوم.
- جیحون‌آبادی، نعمت‌الله. (۱۳۶۱). *حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت*. به کوشش محمد مکرری. تهران: کتاب‌خانه طهوری. چاپ دوم.
- _____ (۱۳۶۳). *حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت*. به کوشش نورعلی الهی. تهران: حسینی.

- حسینی، محمد. (۱۳۸۲). *دیوان گوره*. کرمانشاه: باغ نی. چاپ اول.
- دارمستتر، جیمس. (۱۳۸۲). *مجموعه قوانین زردشت یا ونیداد اوستا*. تهران: دنیای کتاب. چاپ اول.
- داعی الاسلام، محمدعلی حسنی. (۱۹۴۸). *ونیداد (حصه سوم کتاب اوستا)*. دکن: حیدرآباد.
- دستنویس ت ۶۵ الف. *کتاب چهارم و پنجم دینکرد*. (۱۳۵۵/۲۵۳۵). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۵. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب اسا. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- دستنویس ت ۶۶. *کتاب سوم دینکرد*. (۱۳۵۵/۲۵۳۵). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۱. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب اسا. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- دستنویس ج ۵. *دینکرد. کتاب پنجم تا نهم*. (۱۳۵۵/۲۵۳۵). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۲. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب اسا. محمود طاوسی. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- دستنویس ک ۴۳. *بخش‌هایی از دینکرد و دو قطعه کوچک از یک متن پهلوی و اوستایی*. (۱۳۵۵/۲۵۳۵). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۲. به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاوسی. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- دستنویس م. او ۲۹ — مزداپور.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۴). *متون شرقی و سستی زرتشتی*. تهران: انتشارات بهجت. چاپ اول.
- زرشناس، زهره. (۱۳۸۰). *جستاری در زبان‌های ایرانی میانه شرقی*. به کوشش ویدا نداف. تهران: فروهر.
- ژینبو، فیلیپ. (۱۳۸۲). *ارداویرافنامه*. ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار. تهران: انتشارات معین. چاپ دوم.
- شاه‌ابراهیمی، امرالله. (۱۳۸۸). *برزنجه. دوره برزنجه و ابتدای دوره پردیور*. کرمانشاه: صحنه.
- شرفکندی (هزار)، عبدالرحمن. (۱۳۸۵). *فرهنگ کردی-فارسی*. تهران: سروش. چاپ پنجم.
- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۶۱). *نوشته‌های پراکنده درباره یارسان (اهل حق)*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- _____ (۱۳۶۳). *دوره بهلول. یکی از متون کهن یارسان*. تهران: کتابخانه طهوری.

_____ (۱۳۷۵). *نامه سرانجام، کلام خزانه (یکی از متون کهن یارسان)*. تهران: هیرمند. چاپ اول.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه (ج ۱-۸)*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

فروه‌وشی، بهرام. (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ دوم. فضیلت، فریدون. (۱۳۸۱). *دین‌کرد*. کتاب سوم. دفتر یکم. کرده ۱۱۲-۰. تهران: انتشارات فرهنگ دهخدا. چاپ اول.

کریستن سن، آرتور. (۱۳۴۳). *کیانیان*. ترجمه: ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. *گنجینه یاری*. گردآورنده: سید کاظم نیک‌نژاد. نسخه عکسی به شماره ثبت ۱۱۸۵۷۴. مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

گورانی، مصطفی بن محمود. (۱۳۸۳). *شاهنامه کردی (جواهرپوش - بیژن و منیجه)*. تصحیح: ایرج بهرامی. تهران: هیرمند.

متن‌های پهلوی، بخش‌هایی از بندهش، زند و هومن یشت، دینکرد. (بی‌تا). چاپ عکسی از روی مجموعه دستور هوشنگ. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

مشکور، محمدجواد. (۱۳۴۶). *فرهنگ هنروراش‌های پهلوی*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. مزداپور، کتایون. (۱۳۷۸). *بررسی دستنویس م. او ۲۹. داستان گرشاسب. تهمورس و جمشید. گلشاه و متن‌های دیگر*. تهران: انتشارات آگه. چاپ اول.

مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۹). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه: مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.

میرفخرایی، مهشید. (۱۳۷۶). *روایت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.

Bailey, H. W. (۱۹۷۱). *Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books*, Oxford.

-----, (۱۹۷۹). *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge: Cambridge University Press.

Bartholomae, C. (۱۹۶۱). *Altiranisches Worterbuch*, Berlin.

Darmesteter, J. (۱۸۹۸). *Vendidad, SBE*. New York.

Geldner, K. F. (۱۸۹۶). *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.

- Henning, W. B. (۱۹۴۵). "Sogdian Tales", *BSOAS*, pp. ۴۶۵-۴۸۷.
- Junker, H. (۱۹۱۲). *Farhang i Pahlavik*, Heidelberg.
- (۱۹۲۳). "Frau welt", *ZII* ۲. (۱۳۷۵: ۸۴). (به نقل از: آموزگار-تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۴).
- Madan, D. M. (۱۹۱۱). *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- Mackenzie, D.N., (۱۹۷۱). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- (۲۰۰۵). "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica*, vol. ۱۲, New York: Bibliotheca Persiana Press. pp. ۴۰۱-۴۰۳.
- de Menasch, J. P. (۱۹۷۳). *Le troisième livre du Dēnkart*. Paris.
- Minorsky, V. (۱۹۴۳). "The Gūrān", *BSOAS* ۱۱, pp. ۷۵-۱۰۳.
- Molé, M. (۱۹۶۷). *La légende de Zoroastre*, Paris.
- Nyberg, H. S. (۱۹۶۴-۱۹۷۴). *A Manual of Pahlavi*, I & II, Wiesbaden.
- Mokri M. (۱۹۶۶). *Bīžan-u Manīja* (داستان بیژن و منیجه به زبان گورانی), Paris.
- (۱۹۷۴). *Cycle des Fidèles Compagnons a l' époque de Buhlûl, Appendice Dawra-y Buhlûl* (بهلول دانا و یاران حقیقت به انضمام متن گورانی دوره بهلول), Paris.
- (۱۹۷۷). *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le mont Zagros en Iran, Dawra-y Dīwāna-Gawra* (گوره یا دیوان عالی یاران دوه دیوانه), Paris.
- Nyberg, H. S. (۱۹۶۴-۱۹۷۴). *A Manual of Pahlavi*, I & II, Wiesbaden.
- Pakzad, F. (۲۰۰۳). *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Centre for Great Islamic Encyclopaedia.
- Sanjana, P. B. (۱۸۷۴-۱۹۲۸). *Dinkard*, Book ۳-۹, Vol. ۱-۱۹, Bombay.
- Shaked, S. (۱۹۷۹). *The Wisdom of the Sasanian Sages, (Dēnkard VI)*, U.S.A. Boulder.
- West. E. W. (۱۸۸۰-۱۸۹۷). *Pahlavi Texts ۱-۵ (SBE ۴, ۱۸, ۲۴, ۳۷, ۴۷)*, Oxford.
- (۱۸۹۷). *Dēnkard*, Book ۵, ۷-۹. *SBE*, Vol. ۴۷, Oxford.